

درس ششصد و هفتاد و سوم

کیفیت انتزاع جنس از ماده و فصل از صورت (۴)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث کیفیت اخذ جنس از ماده و فصل از صورت صحبت به اینجا رسید که گرچه خود جنس فی حدّ نفسه دارای یک حقیقت مبهمه است و لکن در همان ابهام خودش فعلیت دارد و معنای فعلیت داشتن نه به معنای تشخّص است چون در تشخّص، شیء در قوام خودش نیازی به چیز دیگر ندارد و وقتی که تشخّص پیدا بکند قابل برای تشنیه است و قابل برای ارجاع ضمیر است. این معنای تشخّص است. الآن همین اشیایی که مشاهده می‌کنید همه متشخصات به حقیقت خارجی و هویت خارجی خودشان هستند.

این مسئله مربوط به تشخّص می‌شود و اما غیر از این، ما یک مسئله دیگر داریم که آن عبارت از یک حقیقت است. افرادی که به کلام صدر المتألهین اشکال کرده‌اند از این نکته غفلت کرده‌اند که بعضی از مبهمات در عین ابهام خودشان دارای فعلیت هستند! یعنی فعلیت آنها همان جهت ابهام آنهاست نه اینکه ابهام به‌عنوان یک امر اعتباری بنخواهد مورد نظر قرار بگیرد که هویتی ندارد و صرف اعتبار معتبر می‌باشد که امروز اعتبارش این طور است فردا اعتبارش طور دیگر است. این ریاست و مرئوسیت‌ها همه اعتباری است؛ امروز می‌گویند: این آقا رئیس است فردا یکی دیگر به جایش نشسته است.

اینها مسائل اعتباری است یک روز هست و روز دیگر نیست، چرا که مبهم است و حقیقتی است که آن حقیقت ابهام دارد؛ ابهام به این معنا که ما نمی‌توانیم اسمی از اسامی روی آن بگذاریم به‌عنوان یک واقعیت متمایز و مفارق با سایر واقعیت‌ها و هویت‌های خارجی، این مقصود است. در عین حال می‌دانیم که یک واقعیتی و یک حقیقتی وجود دارد که ادراک وجود آن حقیقت برای ما هست ولی تسمیه آن برای ما نیست به اینکه روی آن چه اسمی بگذاریم.

این مسئله را مرحوم آخوند می‌فرمایند که این همان حقیقت جنسیه است که به واسطه آن حقیقت، **مصادیق مختلفه النوعیه** در تحت آن حقیقت داخل هستند که آن حقیقت یک حقیقت مبهمه دارای فعلیت خارجی است، فعلیت خارجی دارد. برای این منظور مثال‌هایی هست که قبلاً ذکر شد و دیگر تکرارش نمی‌کنیم.

بیان اشکال به کلام مرحوم آخوند دربارهٔ اخذ جنس از ماده

آنچه را که در اینجا باید به آن توجه کرد همان اشکالی است که به مرحوم صدرالمآلهین کرده‌اند که وقتی قرار بر این است که شما جنس را از ماده اخذ کنید این چه اولویتی دارد؟! شما از صورت هم می‌توانید جنس را اخذ کنید! زیرا همین صورت هم برای خودش جنس و فصل دارد، نه تنها خود ماده دارای جنسیت است و یک حقیقت مشترکه است، خود صورت هم دارای حقیقت مشترکی است که آن حقیقت مشترک همان جنسیت او را تشکیل می‌دهد و آن اختصاص داشتنش به مصداق خاص، همان فصلیت او را به وجود می‌آورد. صورت، عبارت از همان تشخص شیء خارجی به ماهیة من الماهیات است و اتفاقاً این مسئله را حتی در عرض هم می‌بینیم. خود عرض گرچه مفهومی است که قائم به موضوع است ولی خود آن عرض هم دارای جنس و فصل است یعنی خود آن عرض یک ماهیت مشترکه‌ای است که بر مصادیق مختلفی بار می‌شود منتها در هر مصداقی آن تمیز خاص به خودش را دارد؛ در طول، در عرض، در عمق، در کیف و در سایر مسائل همهٔ اینها دارای جنس و فصل هستند البته جنس و فصل‌هایی که این جنس و فصل از نظر عقلی تحلیل به کلیت و جزئیت می‌شود جنسیت آن عبارت از شمولش است که قابل انطباق بر هر فردی می‌تواند باشد. شما این رنگ سیاهی و این کیفیت سواد را فقط مختص به این دستگاهی که الآن جلوی من هست نمی‌دانید. رنگ سواد روی هوا و روی عمامة سیدها هم می‌تواند صادق باشد، روی عبا هم می‌رود روی قبا هم می‌تواند صادق باشد و روی همه چیز می‌تواند صادق باشد؛ تمام الوان، اشجار، احجار می‌توانند دارای لون سواد باشند. این سواد گرچه خودش عرض است لیکن یک معنای عام است. ولی همین سواد می‌آید با فصل ممیز و قابل اشارهٔ خودش منحصر در یک مصداق خاصی می‌شود؛ در این دستگاه، در این عبا، در آن عبا، در سایر اشیاء که دارای لون سواد هستند. بنابراین این طور نیست که فقط شما جنسیت را از ماده اخذ کنید، اشکالی که به مرحوم آخوند شده به همین نحو است. ما از صورت هم معنای جنسیت را اخذ می‌کنیم حالا این چه خاصیتی داشت که شما می‌فرمایید که جنس از ماده اخذ می‌شود و فصل هم از صورت اخذ می‌شود؟! با پاسخی که مرحوم آخوند به این اشکال می‌دهند مسئله روشن می‌شود.

جواب مرحوم آخوند به اشکال

ایشان می‌فرمایند: بله، مطلب همین طور است؛ صورت خودش جنسیتی دارد و فصلیتی، جنسیت صورت عبارت است از همان مفهومی که عقل او را قابل انطباق بر کثیرین می‌داند مثل سواد، کمیات، سایر اعراض و فصلیتش عبارت است از همان مصداق خاص خودش که آن قابل انطباق نیست. الآن سوادی که در این دستگاه هست قابل انطباق بر اشیاء دیگر نیست. یا آن سوادی که برای این عباس است قابل انطباق بر عبای

دیگر نیست؛ این سواد مربوط به این است و آن سواد هم مربوط به آن یکی است و همین طور در سایر اعراض، و لکن آن حقیقت جنسیت به عنوان حقیقت مبهمه و قابل اشتراک در یک واقعیت خارجی قرار دارد که آن واقعیت خارجی یک واقعیت مبهمه است. آن در اینجا مورد نظر ما و کیفیت انتزاع است.

وجه تسمیه «شیء»

در صورت خارجی ما حقیقت مبهمه نداریم بلکه یک واقعیت داریم که خودمان هم داریم مشاهده می‌کنیم که این واقعیت، لون است. این سواد است که مربوط به عرض می‌شود، صورتیت او همان فصلیت اوست. صورتیت عبارت از همان شیئیة الشیء است و آنچه که شیئییت پیدا می‌کند. «ما یشاء به» اشاره به آن می‌شود و خواست به آن تعلق می‌گیرد. آن خواست به یک شیء خاص تعلق می‌گیرد نه به یک مفهوم عام! اینکه به شیء، شیء می‌گویند از «شاء» می‌آید. «شاء یشاء» یعنی تعلق اراده به او. آیا ممکن است به یک شیء که مبهم است اراده تعلق بگیرد؟! مثلاً مولا به غلامش بگوید: بلند شو برو یک کیلو برنج مبهم بخر! غلام می‌گوید: برنج مبهم چیست؟! برنج رشتی و گیلانی و دُم‌سیاه و اینها شنیده بودیم ولی تا حالا برنج مبهم نشنیده بودیم! مولا می‌گوید: امروز مشیتم تعلق به یک ماهیت مبهمه گرفته است که آن ماهیت مبهمه را می‌خواهم در دیگ بریزم و بخورم! غلام می‌گوید: ظاهراً مولا دیشب کم‌خوابی داشته و خیلی بیدار بوده و مَنگ شده است یا اینکه خیلی تقویت شده و به سرش زده است!

بله، [اگر مولا بگوید:] برو هر برنجی که می‌خواهی بخر! این عیب ندارد. ولی یک چیزی به نام برنج مبهمه نداریم! آن برنج درمقابل گندم، درمقابل جو، درمقابل عدس، هر نوعی که می‌خواهی بگیری بگیر! ابهام به این تعلق نمی‌گیرد. چه موقع این مورد نظر قرار می‌گیرد و مخاطب اطلاع و معرفت پیدا می‌کند و اطمینان و آرامش پیدا می‌کند؟! وقتی که مراد و مقصود مولا مشخص شود که اراده به آن تعلق گرفته است آن موقع مسئله را می‌فهمیم و پیگیری می‌کنیم. ولی تا وقتی که آن اراده و آن مراد به مقام فعلیت نرسیده است، در مقام ابهام همین طور در ذهن می‌ماند. فقط جایگاهش ذهن است که می‌تواند برای ابهام یک جایگاه خاصی را در اینجا تصور بکند. آن ماده که به این عنوان مورد توجه است یعنی با عنوان ابهام خودش، که همیشه برای وجود خارجی خودش محتاج به یک صورت است، طبعاً آن ماده، آن شیئی نیست که بتوان به آن شیء گفت. به آن می‌توان گفت: یک ماهیت و یک حقیقتی که آن حقیقت در بستر ابهام قرار گرفته است و تا وقتی که صورت به آن تعلق نگرفته است، آن شیء نخواهد شد. این آن مفهومی است که ما از این ماده استنباط می‌کنیم.

براساس استنباط این مفهوم از ماده است که می‌توانیم آن جنسیت را از آن استخراج کنیم و بگوییم که این ماده دارای یک هم‌چنین جنسیتی است یعنی یک قضیه قابل اشتراکی در اینجا وجود دارد و آن قابل

اشتراکش، آن جنبه ماده می شود.

برگشت فعلیت ماده به استعداد و تهیو

پس فعلیت ماده به خود آن استعداد و تهیو او برمی گردد یعنی خود آن فعلیت یعنی آنچه که به آن قوام می دهد و به ماده، ماده می گوید و ماده را در ذهن تشکّل و تشخّص می دهد عبارت از همان ابهامی است که قابلیت برای اتخاذ صور متعدده از انواع را پیدا می کند. لذا به این وسیله اشکال آقایان به مرحوم صدرالمتهلین در اینجا متنی می شود.

بینیم که ایشان چه فرموده اند. آیا آنچه را که ما عرض می کردیم با آنچه را که اینجا است منطبق است یا

نه؟

الجنس مأخوذٌ فی المركباتِ الخارجیةِ من المادةِ و الفصلِ من الصورةِ؛ و رُبّما یُتَشَكَّلُ فِیْقَالَ الْجِسْمُ بِحَسَبِ التَّفْصِيلِ یَشْتَمَلُ عَلٰی مَادَّةٍ وَ صَوْرَةٍ كَمَا سَیَجِیءُ.^۱

«جنس در مرکبات خارجیّه از ماده اخذ می شود و فصل هم از صورت» عرض شد که دلیل بر خارجی بودن در اینجا خلاف ذهنیت است زیرا عقل در حقایق بسیطه ذهینه هم برای آنها ماده و صورت اعتبار می کند و لکن آن اعتبار، فقط اعتبار ذهنی است، نه اعتبار خارجی.

بله، ممکن است که بعضی ها در اینجا اشکال کنند و بگویند که شما جنس را فقط از ماده می دانید پس چرا ما تا به حال در منطق درباره جسم طور دیگری می خواندیم و این طور برای ما بیان شده که جسم به حسب تفکیک، مشتمل بر ماده و صورت است.

و کلاهما جوهرٌ عندَ أصحابِ المعلمِ الأولِ و أتباعه؛ و المفهومُ من ماهیةِ النوعیةِ جوهرٌ ممتدٌ فی الجهاتِ و المفهوم؛ فلیسَ أخذُ مفهومِ الجوهرِ عَن المادّةِ أولى مِن أخذِهِ مِنَ الصّورةِ.

«هر دوی اینها چه ماده و چه صورت، دو جوهر از جواهر عالیّه هستند پیش معلم اول و اتباعش. آنچه را که شما از ماهیت نوعیه می فهمید این است که جوهری است که در سه جهت امتداد دارد که همان ماهیت جسم تعلیمی است که در سه جهت امتداد دارد. شما دیگر در اینجا نمی توانید جوهر را از ماده اخذ کنید زیرا از صورت هم می توانید جوهریت را اخذ کنید و وقتی که اخذ شد خود جوهر هم جنس است. جوهر در تمام اشیاء که جنبه عموم دارد آن جوهر در اینجا جنس عالی برای همه اشیاء است؛ برای همه حقایق خارجی [که] جواهر است. بنابراین شما جنسیت را از ماده به واسطه جوهریت اخذ کردید و بعد می بینید که صورت هم جوهر دارد پس آن هم دارای جنس است.»

لأنَّ نسبتَه الیهما علی السواء؛ فنقول فی تحقیقِ ذلك: إنَّ لِكُلِّ واحدةٍ مِنَ الهیولی و الصّورةِ ماهیةً بسیطةً نوعیةً تترکّبُ فی العقلِ مِن جنسٍ مشترکٍ بینهما و فصلٍ یُحصِلُهُ.

^۱ .الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۷.

«نسبت این جوهر به هر دو اینها علی السواء است. جوهر را هم از ماده و هم از صورت می‌توانید انتزاع کنید. هر کدام از اینها یک نوع از جوهر هستند؛ هم ماده یک نوع از جوهر است و هم صورت یک نوع از جوهر است. بنابراین شما که می‌گویید: جنس را از ماده اخذ می‌کنیم غلط است؛ چون شما از صورت هم می‌توانید [جنس را] اخذ کنید.»

فَنَقُولُ فِي تَحْقِيقِ ذَلِكَ: إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنَ الْهَيُولَى وَالصُّورَةِ مَاهِيَةً بَسِيطَةً نَوْعِيَةً تَتَرَكَّبُ فِي الْعَقْلِ مِنْ جَنَسٍ مَشْتَرِكٍ بَيْنَهُمَا وَفَصْلٍ يُحَصِّلُهُ؛ مَاهِيَةً وَ يُقَوِّمُهُ وَجُوداً؛ وَ ذَلِكَ هُوَ مَفْهُومُ الْجَوْهَرِ.

چرا ما جنس را از ماده اخذ کردیم و این جوهریت ماده است که جنسیت را به دست ما می‌دهد؟ «می‌گوییم: برای هر کدام از هیولا و صورت یک ماهیت بسیطه و نوعیه‌ای است که در عقل، از جنس مشترک بین اینها و فصلی که او را تحصیل می‌کند مرکب می‌شود»؛ یعنی هر کدام از هیولا و صورت دارای جنس و فصل هستند و دارای ماده و صورت هستند. مترکب می‌شود از هر کدام از اینها در عقل ماهیت نوعیه - این ماهیت فاعل همان تَتَرَكَّبُ است - «و يُقَوِّمُهُ وَجُوداً؛ و از نظر وجود به او قوام می‌دهد» یعنی از نظر وجود باعث قوام همان وجود خارجی، همان ماهیت و صورت می‌شود. «مفهوم جوهر همین است»؛ یعنی جوهر هم به ماده گفته می‌شود و هم به فصل.

وَ الْفَصْلَانِ هُمَا الْإِسْتِعْدَادُ لِأَحَدِهِمَا وَ إِمْتِدَادُ لِأُخْرَى.

آن دو تا فصلی که برای هر کدام از این دو تا هستند؛ گفتیم که هم ماده دارای فصل است و هم صورت دارای فصل است. باز قرار بر این است که خود ماده که دارای فصل است از نقطه نظر تمیز با بقیه فرق بکند گرچه از نقطه نظر تشخیص قابل اشاره نیست ولی همین قدر ماده‌ای که در جمادات هست از نقطه نظر تمیز با ماده‌ای که در غیر جمادات است یا با ماده‌ای که در امواج و نور و صوت و امثال ذلک است فرق می‌کند.

استعداد ماده برای گرفتن صور مختلف

ماده هر کدام با ماده دیگری تفاوت می‌کند و برای هر کدام از این [مواد] یک جنس و فصلی هست. فصلیت برای ماده عبارت از استعداد و از هیولا بودن و از آماده بودن برای تنوع است. خود صورت استعداد برای تغییر ندارد بلکه این ماده است که استعداد برای گرفتن صور مختلف دارد. الآن که رنگ این کاغذ زرد است این زردی تغییر پیدا نمی‌کند که این زردی به قرمزی یا به کبودی تبدیل شود. اگر در آفتاب بماند به کبودی یا به سفیدی یا به غیر دیگر تبدیل شود. ماده است که در اینجا تغییر پیدا می‌کند و صورت دیگری را به خود می‌گیرد. بله، این زردی کنار می‌رود و رنگ دیگر به جای این می‌نشیند ولی این زردی تغییر پیدا نمی‌کند. این عبارت از صورتی است که این صورت عارض بر این ماده شده و به این ماده، لون داده است؛ لونیّت این صورت، لونیّت این ماده که همین کتاب است - اسم ماده بر این کتاب در اینجا غلط است همین قرطاس - [آن

لونیّت] به واسطه این پیدا شده است. آنچه را که به عنوان یک حقیقت سیّال هست آن حقیقت سیّال، قابلیت برای صور مختلفی را دارد که به آن قابلیت فصلیت می گویند. یعنی اینکه الآن این کاغذ قابلیت دارد برای اینکه رنگ پیدا نکند، نه تنها رنگ که عرض است حتی قابلیت دارد برای اینکه صورت نوعیه هم پیدا نکند. الآن صورت نوعیه این [کتاب]، قرطاسیت است. الآن می تواند قابلیت پیدا کند و تبدیل به تراب شود چون اگر آتش بزیند تبدیل به رماد می شود، رماد یعنی تراب. ببینید تبدیل به تراب شدنش به خاطر همان زمینه و بستری است که در آن ماده بودنش وجود دارد. آن ماده بودنش، فصلیتش عبارت از همان تهیّو و استعداد برای تغییر و تبدل است و خیال نکنید که حالا این تهیّو یک چیزی است که ما نمی بینیم، این قدر این مهم است که اگر نبود صورت قرطاسیت بر این بار نمی شد. اگر او نبود این تبدیل به ترابیت و حتی رمادیت نمی شد. پس آن استعداد و آمادگی برای گرفتن صور مختلف خیلی مهم است. چنان سرسری هم نیست که بگویید: ما که نمی بینیم، آنچه را که ما می بینیم فقط قرطاس است، آنچه را که ما می بینیم رماد است، آنچه را که ما می بینیم شجر است، نه! اگر آن ماده استعداد و قابلیت را نداشت هزارتا صورت عرضه نداشتند بیایند این را تبدیل به شجر کنند، تبدیل به رماد کنند، تبدیل به قرطاس کنند تا شما الآن بخواهید مطالب فلسفی و حکمی را در این اوراق مشاهده کنید. تمام اینها به خاطر آن قابلیت است که الآن در این جنبه ماده قرار دارد که توانسته خودش را [به این شکل] دریاورد. این فصلیت برای ماده می شود. اصل ماده عبارت از تهیّو است و آن تهیّو فعلیت می شود.

لزوم دو فعلیت برای ماده

برای ماده دو تا فعلیت لازم داریم: یک فعلیت، فعلیت ذاتی ماده است همان است که قابلیت محض است برای اتخاذ صور متعدده. این یک فعلیت.

فعلیت ثانیه عبارت از همان صورت نوعی است که الآن *شئیة الشیء بصورته لا بمادته* را تشکیل می دهد. به آنچه که الآن ما اشاره می کنیم، این عبارت از یک دم و دستگاه خاصی است که روی این آمده است این الآن یک فعلیت است. خود او هم فی حدّ نفسه یک فعلیت دارد که عبارت از همان فعلیت ذاتی است. البته این را قبلاً هم خدمت دوستان عرض کردم.

الاستعداد لأحدهما... استعداد برای ماده و امتداد برای دیگری که همان جنبه جسمیت و اینها باشد.

فَکَمَا أَنَّ الْهَيُولَى هِيَ الْهَيُولَى بِالْإِسْتِعْدَادِ كَذَلِكَ الصُّورَةُ هِيَ تِلْكَ الصُّورَةُ لِأَجْلِ كَوْنِهَا مَمْتَدَّةً.

«همان طوری که هیولا واقعاً هیولا است به واسطه استعدادی که دارد و تبدیل به صورت نمی شود و همان استعداد در ذات او منطوی است و ذاتی اوست همان طور صورت هم همان صورت است، به خاطر آنکه صورت امتداد دارد.» اگر آن صورت نباشد امتداد در ماده معنا ندارد، باید صورت بر ماده بیاید تا آن جسمیت دارای

امتداد به سه بُعد بشود. تا صورت نیاید آن ماده اصلاً بدون امتداد است و شما اصلاً نمی‌توانید ببینید. صورت است که می‌آید این ماده را به جسم تبدیل می‌کند و شما وقتی نگاه کنید می‌بینید که این دارای جسم تعلیمی است و همان جسم تعلیمی عارض بر این شده و دارای سه کم شده است.

لَكِنَّ كَوْنَ الْهَيُولَى مُسْتَعْدَةً لَيْسَ يَجْعَلُهَا شَيْئاً مِنَ الْأَشْيَاءِ الْمُتَحَصِّلَةِ بَلْ إِنَّمَا لَهَا اسْتِعْدَادُ الْأَشْيَاءِ الْمُتَحَصِّلَةِ وَ قُوَّتُهَا^۱.

«ولی اینکه هیولا استعداد برای ابعاد دارد - هنوز بُعد ندارد ولی دارای استعداد است اگر صورت جسمیت بر این عارض شود تازه الآن بُعد پیدا می‌کند نه اینکه خود هیولا استعداد برای ابعاد دارد - صرف استعداد داشتن هیولا، او را شیء نمی‌کند» بلکه باید یک فصلی بیاید و یک صورتی بیاید که آن صورت این هیولا را تبدیل به جسم بکند و آن وقت شما می‌توانید بگویید که این دارای ابعاد ثلاثه است. «بلکه برای این هیولا استعداد اشیاء متحصّله است و قوتش، خود فعلیت نیست» و فعلیت به واسطه صورت می‌آید.

فَإِذَا نَظَرْتَ إِلَيْهَا لَمْ يَبْقَ مِنْهَا عِنْدَكَ مِنَ التَّحْصُلِ [التَّحْصِيلِ] إِلَّا كَوْنُهَا جَوْهَرًا الَّذِي لَا يَوْجِبُ إِلَّا نَحْوًا ضَعِيفًا مِنَ التَّحْصُلِ غَايَةً الضَّعْفِ بِخِلَافِ الصُّورَةِ.

مبهم بودن هیولا

«وقتی شما به هیولا نگاه کنید برای این هیولا پیش شما از تحصيل چیزی نیست» یعنی اگر بخواهید همین هیولایی که الآن در این ماده هست و همین هیولایی که الآن در این کتاب هست را تصور بکنید در ذهنتان چه چیزی می‌توانید تصور کنید؟ به این راحتی که نیست به اینکه صرفاً چشم خود را ببندیم نیست! باید چشممان را ببندیم و کمی به ذهنمان فشار بیاوریم، اول صورت این کتاب در نظر ما هست بعد [می‌گویید] این کتاب که از خانه خاله نیامده است بلکه سرش خیلی بلاها آمده تا به این صورت کتابیت درآمده است. قبلاً این چه چیزی بوده است؟ می‌گویید: قبلاً چوب بوده در جنگل‌های اندونزی یا مثلاً برزیل، چوب‌های آنجا را برداشتند به کارخانه بردند و همه آنها را تمیز کردند و بعد مایع کردند بعد اینها را ورق‌ورق کردند موادی به او زدند آن مواد ثقیلش ته‌نشین شده و آن مواد رویش آمده نازک نازک به یک رول‌ها و چیزهای کاغذی تبدیل شده است و شما اینها را دارید می‌بینید و بعد تبدیل به قطعه‌قطعه می‌کنید و سرهم می‌کنید این کتاب می‌شود. آن سیری را که این طی کرده است، به عقب برمی‌گردید بالآخره ریشه و اصل این کاغذها و قرطاس‌ها از کجا بوده است؟ مثلاً به درخت می‌رسید چوب بوده است. آیا چوب همین‌طور الآن از آسمان آمد و در این جنگل کاشته شد یا از زمین درآمد، مثل چاه آرتزین^۲ بالا آمد؟! نه، این چوب هم قبلاً خاک بود و آب بود و امثال‌ذلک تا کم‌کم

۱. همان، ص ۳۸.

۲. چاهی که بین دو دامنه در دره حفر کنند و آب آن به صورت جهنده و بدون پمپاژ از آن خارج می‌شود. (محقق)

تبدیل به چوب شده است. همین‌طور جلو می‌روید، جلو می‌روید، آنچه را که در این مدت و در این اطوار برای شما حاصل می‌شود آن عبارت از یک ماده سیالی است که آن ماده سیال را در همه صور مختلف در ذهنتان مشاهده می‌کنید. آن ماده سیال است که وزن دارد، آن ماده سیال است که رنگ ندارد. آن ماده سیال است که قابلیت دارد و قابلیت او فقط قابلیت نیست بلکه فعلیت است. این قابلیت نه به معنای این است که می‌تواند. می‌تواند، می‌تواند ذاتی است یعنی الآن می‌تواند. این توانستن را خدا به این ماده داده است که خود را به هر شکل در ظروف و قیود مختلف بتواند دریاورد. آن آمادگی که الآن فعلیت برای اوست اسم آن را هیولا می‌گذارند. آن آمادگی برای او فصلیتش می‌شود.

فصلیت هیولا عبارت از آمادگی

پس فصلیت او عبارت از همان آمادگی است. مثال می‌زنم که ممکن است ماده‌ای باشد و این آمادگی را برای تبدیل شدن نداشته باشد. اینکه ماده هست و می‌تواند تبدیل شود البته از این تبدیل، تعبیر به امکان وقوعی و خارجی می‌شود - این مثال تا حدودی درست نیست - آن امکان، امکان وقوعی است امکان وقوعی در آن فعلیت ندارد، الآن آهن در شرایط فعلی امکان وقوعی برای تبدیل به حیوان را ندارد یعنی این آهن در شرایط فعلی گرچه ماده برای حیوان شدن را دارد ولی الآن در شرایط فعلی نمی‌شود تبدیل به آهن شود. باید شرایطی بر آن بگذرد و زمان‌های طولانی بر او بگذرد و تغییر و تحولاتی پیدا شود تا آن جنبه آمادگی که امکان وقوعی و امکان استعداد و تهیو است برای او آماده شود.

بحث ما راجع به او نیست بلکه بحث راجع به اصل ماده بودن و هیولا بودن است که در این حدید هست که حالا به واسطه طول زمان، در شرایط خاص قرار گرفتن تبدیل به حیوان شود. مگر همین چوب در دست حضرت موسی علیه السلام تبدیل به حیّه نشد؟!

﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يُمُوسَىٰ * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيْهَا وَاهْبَسْتُ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَأْرَبٌ آخَرِي * قَالَ أَلْقَاهَا يُمُوسَىٰ * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ﴾^۱

این چوب در شرایط فعلی یک استعداد ذاتی دارد که به آن استعداد ذاتی می‌گوییم: هیولا برای تبدیل به حیّه شدن، ولی این استعداد ذاتی در طول زمان‌ها برایش پیدا می‌شود؛ صد سال طول می‌کشد تا اینکه چوب در شرایط مختلف تبدیل به حیّه شود ولی در شرایط حاضر یعنی با یک تبدل صوری پس از صورت، یعنی صورتی

۱. سوره طه (۲۰) آیات ۱۷ - ۲۰.

ترجمه: «ای موسی! این چیست که به دست راست توست؟ * گفت: این عصای من است که بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندان خویش برگ می‌تکانم و مرا در آن حاجت‌هایی دیگر است. * گفت: ای موسی! آن را بیفکن! * پس آن را افکند که ناگهان ماری شد که سریع راه می‌رفت» (محقق)

برود و صورت دیگری به جای او بیاید این منظور است، و با تبدل **صورهٔ واحده** صورت واحده برود و صورت دیگر بیاید. این استعداد را ندارد و ممتنع است که یک صورت، با توجه به شرایط عادی - نه با همت و ارادهٔ ولیّ چون همت و ارادهٔ ولیّ بحث را جدا می‌کند - و با شرایط طبیعی **تبدل صورهٔ بعد صوره**، بالأخره به یک نقطه‌ای برسد که آن فصل اخیر او که عبارت از همان حیوانیت است بر این مترتب شود.

عصای در دست موسی این قابلیت را ندارد و این قابلیت فعلیت ندارد. بله، فعلیتی دارد که در طول صد سال برسد، فعلیت ذاتی را نسبت به او دارد اما فعلیتی که در آن‌ما به واسطهٔ تبدل صورتی به صورت دیگر تبدیل به حیّه شود این استعداد را ندارد. وقتی این استعداد را نداشت به حسب شرایط عادی این عصا تبدیل به حیّه نمی‌شود! آنچه که باعث می‌شود که آن فصل اخیر برای این بار شود و حمل شود عبارت از ارادهٔ ولیّ، آن همت در نفس ولیّ این امکان را به وجود می‌آورد که **صورهٔ بعد صوره** الآن که صورت خشیت است این صورت خشیت منتفی شود و به جای آن، صورت حیوانیت بر این مترتب شود.

اشکال به مرحوم علامه طباطبائی در چگونگی اعجاز و جواب آن

لذا ما در اینجا مثل مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - قائل نیستیم که ایشان در مورد اعجاز می‌فرمایند که همت نفس ولیّ فقط آن سلسلهٔ زمان را برمی‌دارد، زمان را برمی‌دارد ولی خود آن شرایط را دارد! نه، یک هم‌چنین دلیلی بر این مسئله نیست که اعجاز می‌آید و زمان را فقط برمی‌دارد! این صد سال را تبدیل به یک ثانیه می‌کند و آن اطواری که باید بر این حمل شود آن اطوار همه حمل می‌شود و بعد به صورت حیّه بودن تبدیل می‌شود.

شما از کجا هم‌چنین مطلبی را می‌فرمایید؟! شما می‌فرمایید که این نفس ولیّ می‌آید و صرفاً زمان را برمی‌دارد. آیا از نقطه نظر سلسلهٔ طولیه شما این را مشاهده کردید که این عصا تبدیل به چه صورت نوعیه شد؟! آن‌هم تبدیل به چه صورت نوعیه‌ای! همین طوری در طول صد سال این صورت‌های نوعیه پشت سرهم آمدند. دیده‌اید وقتی که با دوربین فیلم می‌گیرند وقتی می‌خواهند یک چیزی را کشف کنند نمایش آن فیلم را آهسته می‌کنند، وقتی که آهسته شد تک تک لحظاتی که گذشته است یکی یکی نشان داده می‌شود یا مثلاً شخصی جنایتی کرده است و از آن فیلم برداشته شده است به شخص می‌گوید: الآن دست شما از اینجا حرکت کرد و به آنجا رفت و این نگاه را کردی و این صحبت را کردی این حرف را زدی! این را آهسته آهسته می‌آیند روشن می‌کنند و یکی یکی از هر کدام از قضایا یک عکس جدایی می‌گیرند.

آیا بر این عصای موسی که طول زمان به واسطهٔ اعجاز برداشته شد، آیا مسئله این‌گونه بود؟ یعنی عکس‌های متعددی برداشته شد؟! ما اگر ارادهٔ جناب موسی را بشکافیم و تفکیک کنیم در اینجا با عکس‌ها و

صورت‌های بی‌نهایتی مواجه می‌شویم که حضرت موسی علیه‌السلام در عالم خودش، این همه حقایق خارجی ایجاد کرده است. منتها از دیدگان ما مخفی است؟! فقط از دیدگان ما یک ثانیه گذشت یا اینکه نه، این صورت خشبیت را تبدیل به حیّه کرد؟! ما هیچ دلیلی نداریم بر اینکه حضرت موسی آمده این همه کار کرده است. نه، همان اراده ولی صورت را برمی‌دارد و یک صورت دیگر می‌گذارد! اشکالی هم پیش نمی‌آید! آن‌طوری هم که از بزرگان شنیدیم، این‌طوری بوده است.

تمام عالم در دست امام واقعی!

وقتی امام رضا علیه‌السلام می‌آید و صورت آن اسد را در آن قماش و پرده و سریر تبدیل به یک حیوانی می‌کند در اینجا چه می‌فرماید؟! در اینجا که ماده‌ای وجود ندارد! آن قماش و سریر به جای خودش محفوظ است و از آن سر سوزنی کم نشده است. اگر حضرت آن صورت را برداشته [و تبدیل به اسد کرده است] به خاطر چشم ما برداشته و الا نیازی به برداشتن صورت ندارد. صورت که تبدیل به ماده نمی‌شود. چند گرم از این پرده کم شد؟! چند سیر از این پرده کم شد؟! حضرت آن چند سیر را تبدیل به یک حیوانی کرد که سیصد کیلو وزنش هست یعنی اگر الآن آن حیوان را در ترازو بگذارند چهارصد کیلو، سیصد کیلو وزنش است و الا آن اسد پنجاه کیلویی که نمی‌تواند آن فرد را بخورد و بعد هم پی‌کارش برود! چهارصد کیلو حداقل باید وزنش باشد که بتواند یک لقمه‌اش بکند و ترتیش را بدهد. اینکه می‌گویند: با دُم شیر بازی نکن این است! با امام علیه‌السلام نمی‌شود بازی کرد! با دُم شیر بازی نکن اینجاست! تمام عالم در دست امام واقعی است!

تلمیذ: بین صور نوعیه ترتب علی نیست؟

استاد: ببینید ترتب علی بر حسب خاصّ مشیّت شائی نسبت به ترتب صورت است. همین عصای موسی اگر در شرایط عادی باشد ممکن است صد سال طول بکشد. ممکن است همین شرایط عادی در تحت یک بستر دیگر پنجاه سال طول بکشد. همین ممکن است در تحت یک نظام دیگر، به واسطه تغییر و تبدلات جوهری و شیمیایی و فیزیکی تبدیل به ده سال شود؛ یعنی شرایط مختلف زیست و شرایط مختلف حیات ممکن است که آن سلسله علل را به نحوی ترتیب بدهد که از نظر زمان طولانی شود یا کمتر شود و آن علت و سلسله علل دارد ولی صحبت در این است که علت فقط این نیست که از این صورت به آن صورت برگردد، ممکن است به این صورت برگردد. از یک صورت تبدیل به صورتی شدن، این مترتب بر علیت برای صورت قبلی است یعنی اگر این ﴿حِیَّةٌ تَسَّعَى﴾ که الآن در ﴿فَإِذَا هِيَ حِیَّةٌ تَسَّعَى﴾ حرکت می‌کند از نظر علی مترتب بر یک صورت قبلی بوده است این از نظر فلسفی. ولی این صورت قبلی چیست؟! آیا صورت قبلی صورت نباتی است؟! صورت حیوانی است؟! صورت منویّ است؟! یعنی باید آن سلسله تناسل و زاد و ولد را طی کند؟! آیا این است؟! یا اینکه نه، ممکن است به صورت دیگری باشد. قاعده علیت یک هم‌چنین

چیزی را اثبات نمی‌کند.

تلمیذ: بالآخره علیت نفی شد!

استاد: علیت نفی نشد! علیت این است که این صورت ﴿حَیَّةٌ تَسَّعَى﴾ معلول صورت قبل است.

آیا این علیت نفی شده یا نه؟ ولی آن صورت چیست؟ هزار نحو ممکن است باشد. در هر شرایطی...

تلمیذ: در این شرایط که امکان ندارد!

استاد: ما کردیم و شد!

تلمیذ: صورت نوعیه سابقه باید تناسب داشته باشد!

استاد: چه کسی تناسبش را تعیین کرده است؟

تلمیذ: بحث سنخیت بین علت و معلول این اقتضاء را دارد!

استاد: سنخیتش همان اراده ولی است که می‌آید به این تناسخ می‌دهد.

تلمیذ: پس علت را برداریم!

استاد: نه، علت را بر نمی‌داریم بلکه قشنگ هم سر جایش می‌گذاریم منتها ما می‌گوییم که نظام عالم که

نظامش علیت است، آن نظام علیت این است که هر چیزی در این عالم بدون علت تحقق پیدا نمی‌کند،

عالم گتره نیست! منظور از علیت این است اما اینکه آن علیت باید حتماً یک شیء خاص باشد یک هم‌چنین

چیزی نیست.

تلمیذ: سنخیت بین علت و معلول که باید باشد! شاید اصرار مرحوم علامه طباطبائی هم به خاطر

همین است.

استاد: هست چرا نباشد؟!

تلمیذ: خشب با حیّه از زمین تا آسمان فاصله دارد!

استاد: نه، سنخیتش همین در ماده بودن، در صورت بودن، سنخیتش در وزن داشتن [است]، سنخیتش

این است که هر دو جرم دارند هر دو امتداد در ابعاد دارند.

تلمیذ: اینکه جسمیت بخواهد به تجرد برگردد سنخیت می‌خواهد!

استاد: شما خودت جسمیت و تجرد را چطور سنخیت می‌دهی؟

تلمیذ: سنخیت ندارد!

استاد: اگر سنخیت ندارد پس نظام علیت وجود ندارد!

تلمیذ: ما نمی‌خواهیم بگوییم که نظام علیت وجود ندارد.

استاد: شما سنخیت بین ماده و مجرد را به من نشان بدهید، من آن اراده در عوالم را به شما نشان می‌دهم!

تلمیذ: حرکت جوهری از همین جا نشئت گرفته است. تبدل صور از صورتی به صورت دیگر

است!

استاد: بله، این هم از این صورت به صورت دیگر است. شما چطور آن اراده پروردگار را در تبدل یک

صورت به صورت دیگر نمی‌بینید اما در معجزه یک دفعه مشاهده می‌کنید؟! چطور صورت اصفراریتی که الآن

بر این قرطاس حاکم است تبدیل به صورت سوادیت می شود؟

تلمیذ: در اینجا یک قانون دیگر وضع می کنیم.

استاد: اجازه بدهید یواش یواش! این طرف و آن طرف نروید. اینکه الآن از یک صورت به صورت تبدیل می شود، چه عواملی تأثیرگذار هستند؟ غیر از عوامل ربوبی در اینجا تأثیر گذارند و شما تأثیرش را در اینجا مشاهده می کنید؟! همان علت ربوبی می تواند صورت را به یک صورت دیگر برگرداند، این چه بُعدی دارد؟! منتها ما دو صورت داریم؛ یک وقت می گویند: آقا برای اینکه شما شفا پیدا بکنید باید این قرص را بخورید! این قرص می آید در بدن شما یک فعل و انفعالات شیمیایی ایجاد می کند و آن مرض شما تبدیل به صحت می شود. اثرش هم این است که رنگ تغییر پیدا می کند و حالت عوض می شود.

یک علت هم می گویند: آقا به جای قرص خوردن بیا حمد بخوان! اگر هفت تا حمد برای مریض بخوانی شفا پیدا می کند! نه قرص دادی، نه کپسول دادی، نه آمپول دادی، نه شیمیایی کردی، نه عکس برداری، نه سی تی اسکن! هیچ کاری هم نکردی! طرف را اینجا نشانده، حمد می خوانی طرف بلند می شود می نشیند! آیا در اینجا نفی علت شده است؟! فقط علت، قرص و کپسول است و در آنجاست که فقط علت و سنخیت ثابت می شود؟

تلمیذ: به قاعده «الواحدُ لا یصدرُ منه إلا الواحد» نقض وارد می شود! چطور این معلول هم از آن صادر می شود هم از این صادر می شود؟

استاد: اصلاً ربطی ندارد! ببینید آن واحد همان واحد است یعنی این حمدی که می خواند یک اثر دارد، این یک علت! آن کپسول هم وقتی که می خورد آن هم یک تأثیر می گذارد. آن هم یک علت! اینکه یکی شد!

تلمیذ: یک معلول از دو تا علت صادر شد!

استاد: این چه ربطی دارد؟! این چه حرفی است؟! کجا معلول یکی است؟! این درست عین صحبت استاد ما مرحوم حائری است که می آمد اشکال می کرد که چه کسی گفته است توارد علل مختلف بر معلول واحد، غلط است؟! نه خیر، اصلاً هیچ اشکالی ندارد؛ دو تا گلوله هست یکی این می زند به آن، یکی هم آن می زند به این، و شخص بلند می شود می ایستید، این توارد علل است! چون محال است که معلول واحد از علل مختلفه توارد پیدا بکند! آن صحتی که آن ایجاد کرده معلولش آن قرص است نه معلولش این حمد است. این حمدی که من الآن می خوانم معلولش صحت است، نه معلولش قرص است این چه ربطی به هم دارند!

تلمیذ: همین را عرض می کنم حمد علت برای یک صحت است.

استاد: کجای این «الواحدُ لا یصدرُ منه إلا الواحد» به هم خورد؟!

تلمیذ: به خاطر اینکه این واحد هم صادر از حمد شد و هم صادر از قرص شد.

استاد: یکی است نه دو تا عزیز من! الآن این صحتی که پیدا شده یا از کپسول است، تمام شد. یا از حمد است، تمام شد. یا از نظر آن از هزارتا هم باشد باز لا یصدر صدق می کند. این یک صحت است.

تلمیذ: عصای حضرت موسی می‌تواند از طریق عادی مثلاً گیاه بوده بعد چوب شده بعد مار شده و آمده یک مار دیگر را خورده است و هم از طریق حضرت موسی مار شود.

استاد: دو صورت مختلف است. آن هم «الواحدُ لا یصدرُ منه إلا الواحد» صدق می‌کند. آن یک مسیر دارد این هم یک مسیر دارد. نه این است که هر دوی اینها دو تأثیر خارجی دارند که آن دو تأثیر خارجی در اینجا باهم یکی شدند. این در اینجا یک اثر گذاشته است حضرت موسی علیه‌السلام در اینجا اراده نکرده است حالا آن می‌گوید: من آنجا می‌ایستیم و علیت خودم را در آنجا اعمال نمی‌کنم. علت دیگر در اینجا جایگزین شده است که آن علت اراده ولی است بدون طی کردن این سلسله! این صدسال یک مرتبه یک ثانیه می‌شود باز «لا یصدر عن الواحد» هست. این یک اراده است یک عمل انجام می‌دهد، باز یک اراده دیگر می‌کند فردا یک اراده دیگر، دوباره مجلس فرعون درست می‌شود باز یک اراده دیگر، هر اراده‌ای یک علت خاص به خودش را دارد. آن هم همین طور است منتها آن اراده‌ای که در آنجا می‌آید و این سلسله را طی می‌کند، آن اراده می‌برد در زمان طولانی ولی آن اراده این زمان طولانی را برمی‌دارد و سلسله صورت‌های مختلفه را برمی‌دارد یک صورت می‌دهد. دو علت هست بلکه در آنجا علل مختلفی هستند دو علت در اینجا بودند هر علتی دارد کار خودش را می‌کند این علت در آن بستر به این نتیجه می‌رسد آن علت هم به نتیجه خودش می‌رسد و ارتباطی به همدیگر ندارد.

همین اراده‌ای که می‌کند نزول سلسله اراده و مشیت را از همان جای خودش برمی‌گرداند. لوکوموتیو را از این ریلی که می‌خواهد برود و بعد از دو ساعت به آن مقصد برسد برمی‌گرداند پنج دقیقه‌ای به مقصد می‌رساند. اگر بخواید از آن ریل برود دو ساعته می‌رسد اگر بخواید از این ریل برود پنج دقیقه می‌رسد. اراده حضرت موسی علیه‌السلام از آن اول، ریل را عوض می‌کند نه اینکه سرعت آن مسافت را زیاد کند. یک وقت لوکوموتیوی که با سرعت ۵۰ کیلومتر می‌رود، حضرت موسی می‌آید سرعت ۳۰۰ کیلومتر به آن می‌دهد.

تلمیذ: در حقیقت یک اراده است که علت تامه هست و بقیه معدّات هستند.

استاد: احسنت! همه‌اش همین است.

تلمیذ: پس ارتباط صور نوعیه از باب معدّات است نه از باب علت تامه!

استاد: حالا هرچه شما بخواهید بگیرید! یکی از علل، علت مُعدّه است، یعنی خود علت باید بر او ترتب داشته باشد. اینکه علت ترتب داشته باشد معنایش این نیست که صورت دیگر سبب باشد، گفتیم که صورت دیگر در جای خودش هست. هیچ صورتی علت برای صورت دیگر نیست بلکه معدّات است یعنی صورت دیگر در جای خودش هست و صورت دیگر می‌آید جای او می‌نشیند نه اینکه این صورت باعث صورت دیگر بشود. نه، آن غلط است. آن ماده است که با تهیو خودش قابلیت دارد حتی [معجزه] حضرت موسی هم علل مادی دارد.

در یک جا می‌بینید که اصلاً علت مادی هم ندارد. همین عملی که امام رضا یا موسی بن جعفر

عليهما السلام انجام می دهند راجع به هر دوی این ائمه وارد شده است.^۱ همین که حضرت اراده برای احیاء اسد می کند - صحبت ما در اینجا بود در همان بحث قبل هم ثابت شد - در اینجا آن اراده ای که می کند این است که خاکی را از یک جا برمی دارد تبدیل به اسد می کند؟! از باغچه، از بیابان، از یک شیری که قبلاً مرده بود خاک برمی دارد یا نه؟! امام علیه السلام وقتی که یک اسد را ایجاد می کند... نه صرف احیاء! ایجاد با احیاء دو تا است. آن احیا کار حضرت عیسی است...

تلمیذ: ناقله حضرت صالح هم همین طور است؟

استاد: بله، ناقله حضرت صالح هم همین طور است. این ایجادی که نفس ولی می کند از چه ماده ای بهره می گیرد؟ هیچ، ماده نمی خواهد! اگر ما به آن دقت بکنیم آن قضیه اتصال بین ماده و صورت و حلقه مفقوده ای را که همه در این قضیه گیر کرده اند و نتوانسته اند ارتباط بین حادث و قدیم را درست اثبات کنند می تواند ما را به این مسئله نزدیک کند که وقتی یک ولی می آید و یک امر مادی خارجی ایجاد می کند، یک شیر سیصد کیلویی ایجاد می کند این ولی چه کرده است؟ یعنی آمده یک توپره خاک را برداشته و آورده گذاشته اینجا و تبدیل به شیر کرده است؟!

درباره حضرت عیسی داریم: ﴿وَإِذْ تَخَلُّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيِّ ۙ ةِ الطِّي ۙ رٍ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طِي ۙ رًا ۙ بِإِذْنِي﴾^۲ حضرت عیسی در اینجا دو کار می کرد؛ یکی اینکه حیوانی که افتاده بود اراده می کرد و به او روح دمیده می شد و زنده می شد. این یک.

دوم اینکه اصلاً حیوانی وجود نداشت نفسی وجود نداشت نفس حیوانی وجود نداشت روحی وجود نداشت خود حضرت عیسی می آمد و ایجاد می کرد یعنی مظهر اسم موجد [می شد] یعنی نفس آن خاک را برمی داشت در آن خاک می دمید و تبدیل به یک حیوان می شد و پرواز می کرد و کبوتر می شد و می رفت. در دومی قضیه از اولی مشکل تر است. در اولی روحی را که بوده است آن روح را می آورد با این حیوان - مثل احیاء اموات - هر دو را می چسباند. مثلاً از قبر بیرون می آید. روح در عالم برزخ و مثال هست متتها تعلقش از این بدن قطع شده است، آن انقطاع را تبدیل به وصل می کند و دوباره او زنده می شود. این یکی است.

قسمت دوم که مشکل تر است این است که روح وجود ندارد و نفس وجود ندارد این خلق ابتدائی می آید

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، باب چهلم، ص ۳۴۵. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰. معاد شناسی، ج ۵، ص ۳۰۸:

«در آن زمانی که تو از گل مثل صورت پرنده ای می ساختی به اذن من و پس از آن در او می دمیدی و بدین جهت آن گل دمیده شده به اذن من، به صورت پرنده ای به پرواز در می آمد.»

و آن خاک را برمی دارد تراب را برمی دارد با آب تبدیل به طین می کند آمیخته می کند حیوانی درمی آورد و در او می دمَد یعنی اراده می کند نفس در او ایجاد می شود یعنی آن نفس حیوانی در او ایجاد می شود و وقتی ایجاد شد مثل بقیه حیوانات شروع به حرکت کردن می کند! این مشکل تر است.

قسم سوم که نه نفس وجود دارد، نه روح، نه ماده، نه تراب، نه ماء، نه تبدیل به طین و امثال ذلک، اینها وجود ندارند در اینجا چه می کند؟! یعنی هیچ ماده‌ای در اینجا وجود ندارد. خیلی این مسئله ما را به آن مسئله ربط بین حادث و قدیم و سنخیت بین ماده و مجرد نزدیک می کند که اراده ولی و آن همتی که در نفس ولی انعقاد پیدا می کند و به واسطه آن همت یک شیء خارجی ایجاد می کند آن همت چه علتی و چه تأثیری و چه تصرفی را در عالم خارج به وجود می آورد؟! آن قضیه خیلی مسئله را حل می کند که آن اراده ولی باعث می شود که آن وجود مجرد منبسط که اصل و اساس همه اشیاء است همان طوری که در سلسله نزولش در مراتب علوی باید عوالمی را طی کند تا اینکه آن تشکّل در عالم مثال تبدیل به یک اسد شود، و از مثال به ماده و در عالم خارج به یک اسد خارجی [تبدیل شود] چون آنچه که در عالم مثال هست وزن ندارد. اگر شما یک باسکول و ترازو در عالم مثال ببرید و شیر در عالم مثال را وزن کنید یک گرم هم وزن ندارد. چون در آنجا وزن نیست و صورت محضه است. آن علیّت وقتی در خارج می آید تبدیل به وزن می شود. این سلسله را باید طی بکند، این را قبول داریم اما نه سلسله عرضیه را، بلکه سلسله طولیه را قبول داریم. در سلسله عرضیه مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - می فرماید، ولی می آید سلسله عرضیه را کوتاه می کند و یک شجری که باید ۵۰ سال طول بکشد تا تبدیل به حیّه شود ۵۰ سال را به یک ثانیه تقلیل می دهد.

اشکال ما در سلسله عرضیه است نه در سلسله طولیه! در سلسله طولیه تمام این عوالم باید انجام شود یعنی وقتی که امام علیه السلام آن شیر را خلق می کند بین این شیری که الآن خلق و ایجاد شده است و آن شیر و اسدی که در حدیقه الحیوانات و باغ وحش هست هیچ فرقی نمی کند! یعنی همان طوری که آن اسدی که الآن در حدیقه الحیوانات هست و دارد نعره می کشد و حرکت می کند و حریف می طلبد همان هم الآن همین است و هیچ تفاوتی نمی کند. فقط تفاوتش در این است که آن اسدی که در حدیقه الحیوانات است یک سلسله عرضیه‌ای را طی کرده که بعد از گذشت ده‌ها سال یک ماده‌ای تبدیل به این شده است. همین اسدی که رفته کنار بقیه اسود قرار گرفته این سلسله عرضیه را طی نکرده است اما در سلسله طولیه هم آن اسد و هم این اسد، هر دو طی کرده‌اند. یعنی آن نزول نور وجود از عالم انبساط و صرف الحقیقه و بسیط الحقیقه خودش که آمده به مقام اراده و مشیت و علم عنائی حق و آن علم عنائی در نزولش به این عوالم، عوالم متعددی را پیدا کرده است؛ این صورت، صورت ملکوتی و لاهوتی دارد و بعد تبدیل به صورت جبروتی می شود و بعد تبدیل به صورت ملکوتی می شود. ملکوت هم ملکوت غلیا می شود ملکوت سُغلی می شود بعد دوباره تبدیل به صورت

برزخی می‌شود چون ملکوت سُفلی با صورت برزخی فرق می‌کند - بعضی‌ها یکی شمرده‌اند - از صورت برزخی می‌آید تبدیل به همین صورت خارجی تعینی می‌شود؛ صورت خارجی قابل اشاره می‌شود.

این اسدی که از آنجا تا اینجا آمده است امام رضا علیه‌السلام می‌آید همین عمل را در یک ثانیه انجام می‌دهد ولی آن اسد سال‌های سال طول کشیده تا اینکه این مراتب را طی کرده است. البته در آن مراتب چون زمان نیست، زمان اصلاً معنا ندارد بلکه هرچه هست در صورت عرضیه است. تا مثالش، با آن کاری که امام رضا انجام داده یکی است یعنی با آن مثالش یکسان است چون در عوالم ربوبی که اصلاً زمان معنا ندارد. پس مسئله تا مثالش مشکلی نیست و تا مثالش هر دو یکی است یعنی همان اراده حق...

تمام این [سلسله] خلق اشیاء، اراده‌هایش در نفس امام علیه‌السلام هست. مگر اینها واسطه نیستند؟! ما واسطه‌ها را فقط در همان اعجاز باید ببینیم؟! نه، در شیء‌های دیگر هم همین‌طور است! آن اسدی که الان در حدیقه الحیوان هست آن هم به اراده امام رضا در حدیقه الحیوانات هست منتها آن از نظر عرضی یک سلسله‌ای را طی کرده است ما آن اصل کاری را نمی‌بینیم که از آن نور منبسط وجود این حقیقت تنازل کرده است! او را تماشا نمی‌کنیم که تا خود صورت مثالیه آمده است.

من یک چیز دیگر به شما بگویم؛ این عملی را که امام رضا انجام داد و این اسد روی پرده را تبدیل به اسد خارجی کرد، آیا این عمل در عالم ازل وجود نداشت؟! یعنی آیا خود امام رضا دیروز اطلاع نداشت بر اینکه فردا می‌خواهد چنین کاری بکند؟! امام رضا علیه‌السلام که می‌داند! آیا امام رضا که اطلاع دارد بر اینکه یک هم‌چنین کاری انجام خواهد شد چگونه بر امری که هنوز وجود خارجی پیدا نکرده اطلاع دارد، فکر این را کرده‌اید؟! مگر می‌شود امام علیه‌السلام بر یک امر معدوم اطلاع داشته باشد؟! شما خودتان می‌گویید: معدوم، معدوم یعنی عدم، عدم که لا یخبر عنه است، عدم که چیزی بر آن حمل نمی‌شود، چیزی که وجود ندارد، امام هم نمی‌تواند به او اطلاع پیدا کند چون وجود ندارد. آنچه که امام به آن اطلاع پیدا کرده قطعاً باید وجود داشته باشد منتها وجود خارجی هنوز پیدا نکرده است ولی وجود برزخی و وجود ملکوتی پیدا کرده است. آن اراده امام علیه‌السلام که تازه فردا می‌خواهد به این تعلق بگیرد در عالم ازل و در علم عنائی این اراده بوده است، مثل همه اشیاء دیگر!

در اینجا دیگر خودتان همه مسائل را بدانید که چه خبر است؛ هرچه را که انجام می‌شود اینها از نظر وجود مادی ما برای ما مختفی است زیرا ما برای ادراک مسائل نیاز به گذشت زمان داریم ولی برای آن افرادی که نیازی به گذشت زمان ندارند همه اشیاء الان هست!

پس امام رضا علیه‌السلام قبل از اینکه این عمل را انجام بدهد افرادی که با آن حضرت بودند و چشم بصیرت داشتند از خیلی وقت‌های قبل می‌دانستند که یک هم‌چنین قضیه‌ای انجام خواهد شد و بلکه انجام شده

است! منتها از نقطه نظر خارجی باید یک ماه بگذرد و روز یکشنبه بیاید و در حضور مأمون و آن شخص کذایی [باشد و] این مسئله انجام بگیرد.

این قضیه اراده خلقت اشیاء در سلسله علیت در هر کدام از این عوالم وجود دارد؛ در مورد أسود حقیقه الحیوانات هست همین مسئله در مورد أسودی که به واسطه اراده و همت ولیّ ایجاد می شود هم وجود دارد پس هر دو علت هست منتها در آنجا به سلسله عرضیه که می رسد طول می کشد و باید یک مسائلی را طی بکند. یک جیلی باید بگذرد تا اینکه این تبدیل به اسد شود. ولی وقتی که همین می خواهد از نظر اراده ولیّ انجام بگیرد به اینجا که می رسد دیگر نیاز به سلسله عرضیه ندارد. همان صورت برزخی را که صورت مثالی است به طرفه العینی به آن جنبه مادی می دهد.

تبدل صورت برزخی به جنبه مادی، نقطه اتصال حلقه مفقوده بین سنخیت ماده و مجرد

این تبدیل صورت برزخی به جنبه مادی، نقطه اتصال حلقه مفقوده بین سنخیت ماده و مجرد است. اگر به این مسئله برسید دیگر ربط بین حادث و قدیم و امثال ذلک، همه مثل آب خوردن حل می شود که چطور بین حادث و قدیم ارتباط هست؛ چطور بین ماده و مجرد ارتباط هست؛ سنخیت بین ماده و مجرد از کجا آمده است. مجرد که در ظرف نمی گنجد، مجرد در زمان نمی گنجد، مجرد که در مکان نمی گنجد در حالی که می بینیم معلولش، هم در زمان می گنجد و هم در مکان می گنجد و هم مشمول ابعاد ثلاث و امثال ذلک است. این سنخیتش از کجاست؟ آن تبدیل مجرد به ماده است که در آن تبدیل، ما گیر کرده ایم و نمی دانیم، چون چشممان چشم مادی است و چون ماده را با مجرد دو جور می بینیم لذا می آیم برای هر کدام حکم خاصی ایجاد می کنیم و آن حکم خاص با آن دیگری نمی خواند. آن ماده یک قسم هست دست می کشیم وزن دارد مجرد که وزن ندارد ولی دیگر نمی دانیم که سنخیت در این صورت سنخیت تامه بین مجرد و ماده است چون این معلول است برای او و او علت برای این است و علت در اینجا آمده اثر خودش را ایجاد کرده است همان طوری که برای سایر عوالم هم همین طور هست.

اگر چشم برزخی شما و ما باز شود و ما به مسائل مثال پی ببریم آنجا باز نمی توانیم بین مثال و ملکوت سنخیت برقرار کنیم. فقط اشکال در اینجا نیست! همین اشکالی که در سنخیت بین ماده و مجرد در اینجا برقرار است آن اشکال در بالا هم هست. چطور یک شیئی که صورت است شما آن را تبدیل به معنا می کنید؟! مگر خواب ندیده اید؟! ما مگر خواب ندیده ایم؟! در خواب می بینیم داریم شیر می خوریم، آب می خوریم، در خواب داریم شنا می کنیم. این خواب آب و دریا و شیر چیست؟ می گویند: شیر، علم است. وقتی که علمی بخواهد برسد معرفتی بخواهد برسد در خواب به صورت شیر می بیند! معرفت با شیر چه ربطی دارد؟! معرفت با صورت

شیر چه ارتباط دارد؟! آب که نور است با آب که مایع است و از اکسیژن و هیدروژن ترکیب شده چه ارتباطی دارد؟! نور چه ربطی با این لیوانی که الان دستم می‌گیرم دارد؟! نور به این چه مربوط است؟! مثلاً الان یک هم‌چنین صورتی در اینجاست، مگر نور هم به یک هم‌چنین شکلی درمی‌آید؟! مگر علم هم به شکل سفید بودن و شیر و اینها درمی‌آید؟! این چیست؟! چه ارتباطی بین این دو هست؟! چرا نور به شکل گازوئیل در نمی‌آید؟! چرا باید به شکل شیر دربیاید؟! آنجا باز اشکال در این قضیه پیدا می‌شود. اگر بالاتر رفتید و صورت نوریۀ علمیه را مشاهده کردید باز در آنجا با بالاتر خودش اشکال پیدا می‌شود که این صورت علمیه چطور به یک علم کلی و به یک عقل کلی باز می‌گردد که آن عقل کلی در مقام تفصیل، آن علوم و معارفی است که شما دارید مشاهده می‌کنید!

خلاصه در هر عالم وارد شوید تا قبل از اینکه ارتباط با عالم بالاتر پیدا نکردید اشکال برقرار است و فقط مربوط به دنیا نیست متنها چون آن عوالم، عوالم ربوبی است ما صرف نظر می‌کنیم و الاً اشکال آنجا خیلی بالاتر است و خیلی در آنجا قضیه پیچیده‌تر است و [اختلاف] سنخیت بیشتر است! چطور در آن وجود بسیط، همه این انواع جا دارد؟! همه این ماهیات جا دارد درحالی که شما می‌گویید که بسیط است و حد ندارد و قید ندارد و مشخصات ندارد! حالا این را خارج از بحث گفتیم.

علت ازدواج نکردن حضرت عیسی

تلمیذ: آیا در مورد حضرت عیسی درست است که بگوییم چون ایشان با بقیه فرق می‌کردند و روحانیت خاصی داشتند ازدواج نکردند؟!

استاد: ما در روایات داریم وقتی که در زمان ظهور حضرت نزول پیدا می‌کنند ازدواج می‌کنند. یعنی فرق می‌کند؟! نه فرق نمی‌کند.

تلمیذ: می‌توانیم بگوییم اصلاً نتوانستند ازدواج بکنند؟ یا ذاتی ایشان بوده است؟
استاد: نتوانستند که نه! یک جنبه‌ای بوده است. ذاتی ایشان نبوده است. آن غلبه لطافت روح در نفس به نحوی بوده که مانع از تعلق نفس به این جنبه مسئله می‌شد، نه اینکه وجود ایشان وجود انسان نبوده است! غذا می‌خوردند حرکت می‌کردند راه می‌رفتند فقط آن جنبه حیوانی در ایشان ضعیف بوده است.

تلمیذ: به اینکه پدر نداشتند ارتباطی ندارد؟
استاد: نه، خود حضرت آدم پدر نداشت بین چه کرد! آنکه نه پدر داشت نه مادر! پدر و مادر همه را تا قیامت درست کرد!

تلمیذ: بعد از نزول و ازدواج، حضرت عیسی به زندگی ادامه می‌دهد؟
استاد: بله، داریم ازدواج می‌کند. لابد یکی از کارهایی که امام زمان علیه السلام می‌کند همین است که می‌آید برای حضرت عیسی زن می‌گیرد!

تلمیذ: آیا حضرت موسی در اشیاء خارجی تصرف کردند؟

استاد: نسبت به آن مار؟

تلمیذ: بله!

استاد: ایشان هم همین را می فرمایند. ایشان هم اگر بخواهند بگویند که در اشیاء خارج [است]، اشکال پیدا می شود. اگر بالأخره بخواهد در اشیاء خارج باشد آنها هم باید تغییر پیدا بکنند درحالی که همه چیز سر جایش هست. بله، از نظر اعجاز، مثلاً حضرت فقط در خود عصا و خشب یک تغییر و تحولاتی ایجاد کرده است بدون اینکه نسبت به اشیاء خارجی بخواهد سرایت کند یعنی خود آن را از خشب بودن و چوب بودن برگرداند و تبدیل به خاک کرد و در خود همان خاک یک تغییراتی ایجاد کرد و بعد تبدیل به مثلاً سبزه کرد و باز به خود همان سبزه یک جنبه نفسانی داد و دوباره آن را تبدیل به حیوان کرده است بعد همین طور آن حیوانی را به وجود آورده تا صورت مار بودن را به خود گرفت، بدون اینکه از محیط یک متری آنجا چیزی دست خورده باشد و تکان خورده باشد و حرکت کرده باشد.

تلمیذ: پس خرق عادت نیست!

استاد: بله، باید هم باشد دیگر! یعنی منظور علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - این است که این معجزه ای که انبیاء کرده اند خرق عادت نیست! اما در مورد کار امام رضا چه می فرمایید؟! آنجا که ماده ای نبوده که حضرت بخواهد بردارد و به شیر تبدیل بکند.

تلمیذ: پس این بحث برمی گردد به مبنای فلسفی ایشان که انقطاع عالم ماده از عالم مجرد و سیر عالم ماده به مجرد، به تبع جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء می باشد ولی اگر ما قائل به ترکیب که تعلق عالم ملکوت به ماده هست ...

استاد: در آن بحث اگر بیاییم خیلی اشکالات وارد می شود. اگر از مسئله جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن بخواهیم نسبت به آن نگاه بکنیم پس ما باید وجود روح و امثال ذلک و نفس را، قبل از این خلقت انکار کنیم درحالی که همه آنها بوده اند.

تلمیذ: ایشان بحثی که راجع به اعجاز فرمودند همین مفهوم را می رساند ایشان یک ضرورتی قائل هستند که حتماً باید یک سیر عرضی برای استکمال ماده، تحقق پیدا کند!
استاد: بله، ما می گوئیم که نیازی به این قضیه نیست.

تلمیذ: ایشان چرا به این قائل است؟ چون قائل به این است که حتی انسان هم که می خواهد به مقام ولایت برسد باید این مسیر را طی کند یعنی لازم هاش این می شود که عالم ماده جدای از عالم ملکوت باشد.

استاد: نمی توانیم این را بگوئیم. خیلی اشکال پیدا می شود!

تلمیذ: اشکال که وارد می شود، می خواهم بگویم که مبنای ایشان در اینجا این است.

استاد: نه، این قضیه فقط به صرف از انصرام مسئله علیت برمی گردد فقط همین! به آن قضیه کاری نداریم. ایشان می خواهند مسئله علیت را در مقابله با مستشکلین تصحیح کنند. دیگر نیازی به اینها نیست. حالا

هرچه می خواهد باشد. حالا بحث روح باشد یا بحث جسم باشد. شما مثلاً آهن را تبدیل به درخت کنید یا مثلاً مس و حدید را تبدیل به ذهب کنید. در آنجا باز هم چنین مسئله‌ای پیش می آید. در مولکول‌ها باید تغییر و تحولاتی پیدا شود مثلاً چیزی که مس هست و مولکولش با مولکول طلا فرق می کند، چطور این تبدیل به آن می شود؟! زیاد می شود و کم می شود. همان وزن هست در عین حال که تغییر و تبدل مولکول هست و از جای دیگر که مولکول نیاورده اند به آن بچسبانند! این همان است! این را چه توجیهی می شود کرد؟! بحث، بحث روح نیست. اصلاً به طور کلی بحث از تبدل یک صورت به صورت دیگری است.

بله، همان مس ممکن است تبدیل به طلا بشود ولی باید در ظاهر یک سلسله عرضیه را طی بکند و حالا این سلسله عرضیه چقدر طول می کشد، این به شرایط و مقتضیات محیط بستگی دارد! ولی شما نگاه می کنید نفس شخص متصرف می آید در یک لحظه این فاصله را برمی دارد. در یک لحظه صورت نحاسیت^۱ تبدیل به صورت ذهبت می شود، بدون اینکه آن فاصله را بردارد، در اینجا چه کاری انجام می دهد؟! در حالی که از جای دیگر نیامده مولکول به این اضافه کند مثلاً مولکول این سه تا بوده پنج تا شود و دو تا اضافه شود.

تلمیذ: پس دیگر حفظ قانون علل قریبه لازم نیست؟

استاد: نه خیر لازم نیست.

تلمیذ: مثل فرمایش علامه در الله شناسی است که ای کاش ما را هم مثل شیخ طوسی خلق می کردند

آیا این مربوط به سلسله علل هست؟^۲

استاد: ببیند در آنجا آن هست. سلسله علیت آمده آن را به آنجا رسانده با حفظ سلسله علیت است. دیگر نمی شود انکارش کرد یعنی شیخ طوسی که الآن شیخ طوسی شده با آن قیافه باید یک سلسله علیتی را طی کرده باشد.

تلمیذ: ما الآن آرزو می کنیم که امیرالمؤمنین باشیم، چرا ما نباشیم؟!

استاد: اگر همه ما امیرالمؤمنین بودیم و همه یک شکل بودیم دنیا چه می شد؟! حالا ان شاء الله زیر سایه آنها می رویم! غم و غصه چه را دارید؟! حالا امیرالمؤمنین نشدیم نشدیم! بالأخره یک امیرالمؤمنین که داریم و اگر نداشتیم چه خاکی بر سر می کردیم! حالا آنها را داریم و آنها هم بزرگ و کریم هستند و خلاصه به آن چیزهای ما نگاه نمی کنند! نیاز نیست همه امیرالمؤمنین بشوند! خود ائمه هم چنین تقاضایی نکردند؛ امام حسن علیه السلام نگفت: خدایا چرا مرا شبیه بابایم نکردی یا امام سجاد علیه السلام بگوید!

تلمیذ: اگر از آنها به ما بدهند ما دیگر آرزویی نداشتیم!

استاد: یک ذره از آن را به ما هم بدهند دیگر آن آرزو را نداریم آنچه را که دادند این را به همه می دهند

^۱. لغت نامه دهخدا: «نحاسی: مسین، از جنس مس.»

^۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الله شناسی، ج ۳، ص ۱۶۲.

همین که داریم کسی که این کار را انجام بدهد ...، کسی که می‌آید در کنار ما و بر سر سفره ما می‌نشیند این همان اشتراک در نعمت است؛ اشتراک در همان نصیبی است که خدا آن نصیب را برای همه قرار داده است. کسی که بیاید و مطیع باشد و در زیر سایه ولایت حرکت بکند در روز قیامت هیچ تقاضا و توقعی از خدا ندارد! هیچی ندارد! اصلاً نمی‌گوید که خدایا چرا مرا علی نکردی؟! چرا به من ولایت ندادی؟! بله، ﴿يَوْمَ التَّغَايُنِ﴾ برای آنهایی است که در اینجا کوتاهی کرده‌اند! ولی برای کسی که بیاید و خودش را در تحت ولایت قرار بدهد و همان راه را طی بکند هر چه که به آنها داده می‌شود به این هم می‌رسد! چه امتیاز [و فرقی] هست؟!!

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - برای همین می‌فرمودند: امام این نیست که دو مرتبه مخالف با مأموم داشته باشد. اگر مرتبه امام با مرتبه مأموم مخالفت داشته باشد، او امام نیست! امام آن است که در همان مرتبه‌ای که هست مأموم را به همان مرتبه بتواند برساند! در هر جایی که هست بتواند دست او را هم بگیرد و در همان جا قرار بدهد! آن وقت در آن صورت انسان چه توقعی دارد؟!!

اللهم صل علی محمد و آل محمد